

باسمه تعالی

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (دام ظلّه) جلسه ۳۹ ۹۶/۱۰/۴

موضوع کلی: مسأله ضد موضوع جزئی: امکان امر به ضدین در عرض واحد در کلام امام

## بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

### بیان عبارات شهید صدر در اطلاق ذاتی

بعضی از دوستان درخواست کردند که این مسأله اطلاق ذاتی با تعابیر و بعضی از کلمات شهید صدر تطبیق شود. اجمالا اگر مراجعه کنید به کتاب بحوث شهید صدر که تقریرات آیت الله شاهرودی است ایشان در جواب حلی می فرمایند: «اما الحل - فالأنا ننکر ان یكون التقابل بین الإطلاق و التقیید من العدم و الملكة لأن المسألة لیست لغویة كما فی شرح مدلول كلمة الأعمی لغة لیرجع إلى اللغة أو العرف، و انما المسألة واقعیة ترتبط بנקته سریان طبیعة إلى تمام الافراد» ایشان به تبع استاد خود محقق خوئی می فرماید فرمایش محقق نائینی که تقابل بین مطلق و مقید را عدم و ملکه دیدند از باب این است که اینها مسأله را لغوی یا حداکثر عرفی دیدند. یعنی گفتند اعمی یعنی عدم بصر در جایی که شانیت بصر وجود دارد و اطلاق یعنی عدم تقیید در جایی که شانیت تقیید وجود دارد و یک بحث ثبوتی داریم که ریشه آن به سریان طبیعت به تمام افراد است که اسم آن اطلاق ذاتی است. در عالم ثبوت ما دو مسلک داریم. «و قد أشرنا إلى ان هناك مسلکین فی ذلک مسلک الإطلاق الذاتی و مسلک الإطلاق اللحاظی، فعلى الأول» بنابر اینکه اطلاق را ذاتی بدانیم و سریان طبیعت را در همه افراد بدانیم «یکون مقتضى السریان ذاتیا لا یمكن سلخه عن طبیعة» این سریان ذاتی طبیعت است و قابل انسلاخ طبیعی نیست و نمی شود گفت که طبیعی، طبیعی باشد ولی ساری در همه افراد نباشد. لایمکن سلخه فیکفی برای تحقق اطلاق کافی است که مانعی در کار نباشد و مانع این است که من قید را لحاظ نکنم نه لحاظ عدم، همین عدم لحاظ کافی است و اگر گفتم عدم لحاظ در مقابل لحاظ قید تقابل می شود تقابل سلب و ایجاب و همین که قیدی لحاظ نشود اطلاق ذاتی که سریان طبیعی است در همه افراد است و این سریان قابل انسلاخ از طبیعی نیست وجود دارد «فیکفی فی حصول الإطلاق عدم المانع أى عدم لحاظ القید الذى هو نقیض لحاظ القید فیکون التقابل بینهما تقابل السلب و الإیجاب، و على الثانى یكون التقابل بینهما تقابل التضاد لأن کلا من السریان و الإطلاق أو التقیید بحاجه إلى لحاظ زائد على طبیعة» اگر سراغ لحاظ رفتیم آن موقع همه لحاظی هستند. آن موقع لحاظ تقیید و اطلاق امر وجودی هستند. «فیکونان معا امرین وجودیین و یكون التقابل بینهما تقابل الضدین» ما در عالم ثبوت فرض دیگری نداریم که برویم و بگوییم در عالم ثبوت فرض سومی وجود دارد که عدم و ملکه را درست کنیم. «و لا نتصور فرضا ثالثا لکنه السریان و إطلاق طبیعة لیكون التقابل بینه و بین التقیید من تقابل العدم و الملكة». این خلاصه کلام ایشان در حل مسأله است.

پس نکات این است:

اولا مسأله تقابل عدم و ملکه را محقق نائینی لغوی و اثباتی و عرفی تحلیل کرده است

ثانیا در عالم ثبوت دو مسلک بیشتر نداریم یکی مسلک اطلاق لحاظی که تقابل را ضدان لاثالث می کند و مسلک اطلاق ذاتی که تقابل را تناقض می کند. که دومی مسلک خود ایشان است و اولی مسلک استاد ایشان است.

### **مروری بر اشکالات استاد بر شهید صدر**

به نظر ما این مطالب بناء و مبناء غلط است زیرا: اولاً مسأله همیشه لغوی نیست و اشکال محقق نائینی بعضی اوقات به شانیت اثباتی برمی گردد و بعضی اوقات به عدم شانیت ثبوتی برمی گردد. تقسیمات ثانوی همه اثباتی نیستند در مثل قصد امر مسأله اثباتی است و لذا با دو بیان می شود مسأله را حل کرد ولی در تقیید وجوب و حرمت به علم، مسأله واقعی است که مستلزم یک دور و خلفی است که به متن واقع برمی گردد نه به دلیل و لفظ. گفتیم که اگر خواستید علم به وجوب داشته باشید باید یک وجوبی باشد تا علم به آن داشته باشید و از این طرف نمی توانید بگویید متعلق علم تکلیف است و از طرف دیگر بگویید که تکلیف مقید به علم است و تا علم نباشد تکلیف نیست در اینجا دور است و مشکل، مشکل دلیل نیست و ربطی به دلیل ندارد. لذا اینکه ما محاذیر را فقط به مسأله اثبات و دلیل و لفظ و لغت و عرف برگردانیم این صحیح نیست و این در کلمات محقق نائینی هم هست و عرض کردم که در اینجا مرحوم مظفر خیلی بهتر این مطلب را تصویر کرده است و گفته دو اشکال وجود دارد و گاهی اشکال اثباتی است و گاهی اشکال ثبوتی است.

### **عدم تفکیک سلب تحصیلی از ایجاب عدولی در کلام شهید صدر**

ثانیا اینکه اگر فرض کردیم در متن واقع رفتیم و گفتیم که گرفتاری واقعی است و سریان واقعی است مسأله اول این است که شما با سریان ذاتی که در طبیعی قائل هستید و می گوید در این اتاق هفتاد نفر انسان است و انسان در این هفتاد نفر سریان دارد و اسم این را می گذارید اطلاق ذاتی و سریان طبیعی در افراد که ذاتی است برای طبیعی و فرمودند «لایمکن انصراف» این را چگونه درست می کنید؟

می گویند این را از عدم لحاظ قید درست می کنم. زیرا لحاظ عدم قید اطلاق را لحاظی می کند به معنای امران وجودیان و تقابل را تقابل تضاد می کند ولی اگر تناقضی کردید و گفتید عدم لحاظ قید، در مقابل لحاظ قید قرار می گیرد ما به شما می گوییم که عدم لحاظ قید، اثبات سریان نمی کند زیرا عدم رتبه ندارد. سریان یک وصفی ثبوتی است برای موضوع واقعی خود و اینکه شما می گوید. وقتی شما می گوید که ما قید را لحاظ نکردیم از اینکه قید لحاظ نشده است وجود سریان بدست نمی آید. این نکته مهم تفکیک سلب تحصیل از ایجاب عدولی است. ما از سلب تحصیلی نمی توانیم یک وصف وجودی برای موضوع خود در آوریم زیرا وقتی وجودی برای موضوع درست می کنیم ایجاب عدولی می شود و

این خلط بزرگ این تفکر است. شما اگر همه مطالب را درست کنید و بگویید سریان وجود دارد و سریان ذاتی طبیعی است - که ما این را هم بعداً اشکال می‌کنیم - با فرض قبول این مطلب، این جمله که شما می‌گویید «فیکفی فی حصول الإطلاق عدم المانع أی عدم لحاظ القید الّذی هو نقیض لحاظ القید» اگر عدم لحاظ قید سلب تحصیلی لحاظ قید است از سلب تحصیلی وصف وجودی در نمی‌آید لذا این استدلال مغالطه بین سلب تحصیل و ایجاب عدولی دارد و اینکه وصف سریان را نمی‌شود از عدم لحاظ قید در آورد.

### **خلط بین قیدیت لحاظ و ظرفیت لحاظ در کلام شهید صدر و محقق خوئی**

نکته بعدی که این نکته مشترک بین ایشان و محقق خوئی بود این است که لحاظ، قید است یا ظرف است؟ تقابل تضاد که ضدان لاثالث درست می‌کردند در فضای قیدیت لحاظ بود و قیدیت لحاظ غلط است اگر در فضای قیدیت لحاظ باشیم آن موقع عدم لحاظ به لحاظ عدم برمی‌گردد زیرا در فضایی هستیم که با لحاظ داریم کار می‌کنیم و فضای لحاظ هستیم، لذا نه کلام محقق خوئی درست است که لحاظ تقیید تقابل دارد با لحاظ اطلاق و بعد بگوید اهمال ثبوتی استحاله دارد یعنی اهمال لحاظی و حتماً باید یک لحاظی باشد و نمی‌شود که اهمال باشد بلکه باید یک لحاظی باشد یعنی باید یا لحاظ تقیید باشد یا لحاظ اطلاق باشد و یا مولا غافل باشد. وقتی مولا توجه می‌کند یا قید تقیید را به صورت وجودی و به شرط شی یا به صورت عدمی و به شرط لا لحاظ می‌کند و یا اطلاق را لحاظ می‌کند و لذا گفت تقابل بین لحاظ تقیید است و لحاظ اطلاق و ثالثی ثبوتاً ندارد مگر اینکه کسی بگوید مولا حکیم غافل است و آن موقع این دو لحاظ دو امر وجودی و ضدان لاثالث هستند و امتناع یکی ضرورت دیگری را ثابت می‌کند. ضد لاثالث یعنی اینکه نه قابل اجتماع و نه قابل ارتفاع هستند و خصوصیت تناقض دارند و فقط این فرق را دارد که وجود هستند و کسی که این را به فضای لحاظ می‌برد به لحاظ قیدیت داده است و کسی که به لحاظ قیدیت داد آن موقع می‌گوید لحاظ تقیید یک طرف است و عدم لحاظ طرف دیگر است. اگر شهید صدر به لحاظ قیدیت بدهید چاره‌ای ندارید الا اینکه به لحاظ قیدیت بدهید و همان اشکالی که به محقق خوئی وارد شد به شما هم وارد است و اگر از لحاظ قیدیت را بردارید و به فضای واقع بروید آن موقع فرض سوم درست میشود اینکه می‌گوید لا تصور فرضاً ثالثاً» آن موقع فرض ثالث درست می‌شود.

### **کلام مرحوم مظفر درباره ظرف بودن لحاظ و عدم قیدیت آن**

مرحوم مظفر از همه خوب‌تر این را تصویر کرده است و در بحث اشتراک احکام بین عالم و جاهل این را خیلی خوب بیان کرده است. در بحث اطلاق هم وقتی وارد شد این را بیان کرد. ایشان در بحث اطلاق و تقیید بشرط شی و بشرط لا و لابشرط را بیان می‌کند و بعد می‌گوید «اعتبارات الماهیة عند الحکم علیها و اعلم أنّ الماهیة إذا حکم علیها فإما أن یحکم علیها بذاتیاتها، و إما أن یحکم علیها بأمر خارج عنها، و لا ثالث لهما.» و بعد وارد یک اشکالی می‌شود و آن اینکه می‌گوید «و لکن قد

یستشکل فی کلّ ذلك بأنّ هذه الاعتبارات الثلاثة اعتبارات ذهنيّة، لا موطن لها إلّا الذهن، فلو تقيّدت الماهيّة بأحدها عند ما تؤخذ موضوعا للحكم للزم أن تكون جميع القضايا ذهنيّة عدا حمل الذاتيات التي قد اعتبرت فيها الماهيّة من حيث هي، و لبطلت القضايا الخارجيّة و الحقيقيّة، مع أنّها عمده القضايا، بل لاستحال في التكاليف الامتثال؛ لأنّ ما موطنه الذهن يمتنع إيجاده في الخارج»<sup>۱</sup> اینها همه حرف های مرحوم آخوند است که از اول کفایه می گفت این لحاظ قید نیست والا تمام قضایا کلی عقلی می شد. در احکام وضع این را بیان کرد. مرحوم آخوند گفت وضع عام موضوع له خاص امکان ندارد زیرا این خصوصیت خارجی نیست و ذهنی هم نیست زیرا اگر ذهنی باشد با لحاظ است و اگر لحاظ آمد همه را ذهنی می کند و امتثال هم ممکن نیست و این اشکال در وضع عام موضوع له عام هم وجود دارد.

مرحوم مظفر جواب داد که «و هذا الإشکال وجیه لو کان الحكم علی الموضوع بما هو معتبر بأحد الاعتبارات الثلاثة علی وجه یكون الاعتبار قیدا فی الموضوع أو نفسه هو الموضوع. و لكن لیس الأمر كذلك، فإنّ الموضوع فی کلّ تلك القضايا هو ذات الماهيّة المعترّبه و لكن لا بقید الاعتبار، بمعنی أنّ الموضوع فی «بشرط شیء» الماهيّة المقترّنه بذلك الشیء، لا المقترّنه بلحاظه و اعتباره، و فی «بشرط لا» الماهيّة المقترّنه بعدمه، لا بلحاظه عدمه، و فی «لا بشرط» الماهيّة غیر الملاحظ معها الشیء و لا عدمه، لا الملاحظه بعدم لحاظ الشیء و عدمه، و إلّا لكانت الماهيّة معتبره فی الجميع بشرط شیء فقط، أي بشرط اللحاظ و الاعتبار.» محقق خوئی تعبیر به «مقترّنه بلحاظه» کرده است. «بلحاظه عدمه ای بشرط اللحاظ» حتی در بشرط لا که عدم است شما با لحاظ عدم دارید کار می کنید اگر لحاظ قید است حتی در بشرط لا هم با لحاظ کار می کنید. «نعم، هذه الاعتبارات هی المصحّحه لموضوعیّ الموضوع علی الوجه اللازم الذی یقتضیه واقع الحكم، لا أنّها مأخوذه قیدا فیّه حتّی تكون جميع القضايا ذهنيّة.» اعتبار ظرف است نه قید والا تمام قضایا ذهنیه می شوند و بعد یک مثال زیبایی بیان می کنند، زیرا یک عدولی از عبارت قبلی خود می کند قبلا گفته بود حمل ذاتیات بر شی مستثنی است. بعد می گوید اگر لحاظ در کار باشد حمل ذاتیات هم با قید لحاظ می شود.

«و ممّا یقرّب ما قلناه - من كون الاعتبار مصحّحا لموضوعیّ الموضوع لا مأخوذا فیّه مع أنّه لا بدّ منه عند الحكم بشیء - أنّ کلّ موضوع و محمول لا بدّ من تصوّره فی مقام الحمل، و إلّا لاستحال الحمل، و لكن هذه اللابديّة لا تجعل التصوّر قیدا للموضوع أو المحمول، و إنّما التصوّر هو المصحّح للحمل، و بدونه لا یمكن الحمل و كذلك عند استعمال اللفظ فی معناه لا بدّ من تصوّر اللفظ و المعنی، و لكن التصوّر لیس قیدا للفظ، و لا للمعنی، فلیس اللفظ دالّا بما هو متصوّر فی الذهن و إن كانت دلالتّه فی ظرف التصوّر، و لا المعنی مدلولاً بما هو متصوّر و إن كان مدلولیّته فی ظرف تصوّره و یستحیل أن یكون التصوّر قیدا للفظ أو المعنی، و مع ذلك لا یصحّ الاستعمال بدونّه» این حرف خیلی عجیب است و اولین بار از مرحوم آخوند زده شد و ما از مرحوم آخوند دفاع کردیم در بحث وضع ایشان گفت «فالتصوّر مقوم للاستعمال لا للمستعمل فیّه و لا للفظ. و كذلك هو مقوم للحمل و مصحّح له، لا للمحمول، و لا للمحمول علیه» لفظ موضوع است و معنا موضوع له، لفظ مستعمل است و معنا مستعمل فیّه، تصور مقوم استعمال و وضع است. «و كذلك هو مقوم للمحموله

<sup>۱</sup> . أصول الفقه (با تعلیقه زارعی)، ص: ۱۹۱.

«علیه» حرف ما به محقق خوئی و شهید صدر همین یک جمله است که تصور و لحاظ را قید می‌داند یا ظرف می‌داند مصحح می‌داند یا قید؟ اگر لحاظ ظرف است از لحاظ بیرون آید و با ملحوظ کار کنید اگر لحاظ مصحح است تمام است. دیگر مغالطه نکنید و بر سر لحاظ برگردید. لحاظ ظرف و مصحح حمل و مصحح وضع و استعمال است و قید برای هیچ کدام از اینها نیست. مرحوم مظفر این را سر اطلاق خیلی قشنگ پیاده کرده است. البته انتظار ما این بود که ایشان همین مطلب را بر سر وضع هم پیاده میکرد و به مرحوم آخوند اشکال شرط الوضع نمی‌کرد.

پس اگر این مطلب درست است آقایان نباید قائل به اطلاق لحاظی شوند زیرا اطلاق لحاظی با لحاظ کار می‌کند و اگر شما بگویید اطلاق ذاتی با لحاظ کار کند و لحاظ قید و عدم لحاظ و اگر لحاظ قید است و امر وجودی را به لحاظ گرفتید پس به لحاظ قیدیت دادید و اگر این طور شود عدم لحاظ هم یعنی لحاظ عدم و نمی‌شود که یک طرف با قیدیت لحاظ کار بشود و طرف دیگر بدون قیدیت لحاظ. شما به لحاظ ظرفیت بدهید از لحاظ بیرون آید و در این هنگام ما هستیم و خود قیود یا شانیت ولی نه شانیت لغوی بلکه شانیت واقعی. ما به شهید صدر و محقق خوئی می‌گوییم «هناک فرضا ثالثا و هو ظرفیه اللحاظ و لاقیدیه» به این شکل معما حل می‌شود.

مرحوم مظفر وقتی فهمید که در مسأله اشتراک احکام بین عالم و جاهل ثبوتی است یک کار خواست انجام بدهد. استحاله به ثبوت برگشت در مسأله اشتراک. وقتی به ثبوت برگشت نه دلیل ایشان فرموده آقای محقق نائینی شما درست گفتید که استحاله ثبوتی است لکن چون استحاله ثبوتی است با متمم جعل نمی‌شود مسأله را درست کرد. شما در مسأله تعبدی و توصیلی گفتید که اشکال اثباتی است و گفتید صلّ قابلیت تقیید به قصد امر ندارد ولی می‌شود با دو امر مانند اینکه گفته شود صلّ و با امر دیگر گفته شود «صلّ مع قصد الامر الاول» مشکل را حل کرد. و این دو امر اثباتا و ثبوتا در قوه یک بیان می‌شود و اشکال اثباتی را حل کنید ولی اگر مسأله به اشکال ثبوتی برگشت نمی‌توان با دو بیان و یا سه بیان مشکل را حل کرد. با صد بیان هم نمی‌شود مسأله تقیید به علم را حل کرد وقتی نشود اطلاق هم مشکل ثبوتی پیدا می‌کند. بعد گفت یک راه حل وجود دارد و آن اینکه گفته شود مطلوب ما عدم اختصاص است که این را از استحاله تقیید در می‌آوریم. وقتی اختصاص به عالم استحاله دارد و نمی‌شود وجوب را به عالم مختص کرد و لذا علم محقق نمی‌شود زیرا متعلق علم نمی‌شود که خود علم باشد و در بحث اشتراک احکام اشکال زیبایی بیان می‌کند «لأنهما من قبیل العدم و الملكة، فإذا استحاله التقیید فی مورد استحاله معه الإطلاق أيضا. فكيف - إذن - نستكشف اشتراک الأحكام من إطلاق أدلتها لامتناع تقییدها بالعلم؟!، و الإطلاق كالتقیید محال بالنسبة إلى قید العلم فی أدلة الأحكام و قد أصرّ شيخنا النائینی رحمه الله على امتناع الإطلاق فی ذلك، و قال - بما حصله: إنه لا يمكن أن نحكم بالاشتراك من نفس أدلة الأحكام، بل لا بدّ لإثباته من دليل آخر سمّاه «متّمّ الجعل»، على أن يكون الاشتراك من باب «نتیجة الإطلاق»، كاستفاده تقیید الأمر العبادی بقصد الامتثال من دليل ثان متّمّ للجعل» ادله‌ای که شیخ ادعا کرده است بر اشتراک

احکام یا اجماع است و یا روایاتی که دلالت بر اشتراک دارند آن ادله اشتراکی را ثابت می‌کنند که اشتراک نتیجه اطلاق می‌شود. محقق نائینی با متمم خواسته مشکل را حل کند. «أقول: و يمكن الجواب عن الإشكال المذكور - بما محصله -: إن هذا الكلام صحيح لو كانت استفادة اشتراك الأحكام متوقفة على إثبات إطلاق أدلتها بالنسبة إلى العالم بها، غير أن المطلوب الذي ينفعا هو نفس عدم اختصاص الأحكام بالعالم على نحو السالبة المحصلة، فيكون التقابل بين اشتراك الأحكام و اختصاصها بالعالم من قبيل تقابل السلب و الإيجاب، لا من باب تقابل العدم و الملكة؛ لأن المراد من الاشتراك نفس عدم الاختصاص بالعالم.» در نقيض ما با سلب تحصیلی کار می‌کنیم ولی در اطلاق با حيث سلب تحصیلی کار نمی‌کنیم بلکه حيث ايجاب عدولی است و این را علامه در بدایه به ما یاد داد. در عدم ملکه، عدم را به موضوع موجود نسبت می‌دهیم و نسبت وجود دارد و معدوله می‌شود. نقيض سلب تحصیلی است. مصححت ما در سلب تحصیلی است و ما دنبال ايجاب عدولی نیستیم که دنبال اطلاق برویم. خیلی قشنگ می‌فهمد که اولاً دعوا در متن واقع است و ثانياً لحاظ دخالت ندارد و در متن واقع استحاله ثبوتی داریم استحاله ثبوتی می‌خواهد برای اطلاق ثبوتاً مشکل ایجاد کند ولی می‌گوید من با سلب تحصیلی مشکل خود را حل می‌کنم. «نفس عدم الاختصاص بالعالم» آن موقع در این مسأله تقابل، تقابل سلب و ايجاب است نه عدم و ملکه از باب استحاله قید واقعا و نه بحث لحاظ بلکه در متن واقع است.

### اشکال به کلام مرحوم مظفر

ما یک اشکال به مرحوم مظفر داریم. استحاله قید، اثبات اشتراک نمی‌کند مگر با خلط بین ايجاب عدولی و سلب تحصیلی.

شما از سلب تحصیلی نمی‌توانید اثبات اشتراک کنید شما می‌گویید حکم به عالم اختصاص ندارد علی نحو سلب تحصیلی ولی از این منطقاً اشتراک خارج نمی‌شود و با همین دقتی که بیان کردید باید دقت را ادامه بدهید. نمی‌توان گفت که دلیل ما اثبات می‌کند سلب تحصیلی را یعنی عدم اختصاص به عالم را و اینکه به عالم متخص نیست، این سلب تحصیلی است. اگر از دورنش در آوردیم که حکم مشترک است این ايجاب عدولی است خلاصه راه بسته است.

ظاهراً استادشان محقق نائینی از همه فنی تر صحبت کرده است با اینکه مرحوم مظفر تمام این راهها را جلو آمده و در لحاظ گیر نکرده و از لحاظ بیرون آمد و فرق سلب و تحصیل و ايجاب عدولی را تصدیق کرد. «يمكن الجواب عن الإشكال المذكور - بما محصله -: إن هذا الكلام صحيح لو كانت استفادة اشتراك الأحكام متوقفة على إثبات إطلاق أدلتها بالنسبة إلى العالم بها، غير أن المطلوب الذي ينفعا هو نفس عدم اختصاص الأحكام بالعالم على نحو السالبة المحصلة، فيكون التقابل بين اشتراك الأحكام و اختصاصها بالعالم من قبيل تقابل السلب و الإيجاب، لا من باب تقابل العدم و الملكة؛ لأن المراد من الاشتراك نفس عدم الاختصاص بالعالم و هذا السلب يكفي في استفادته من أدلته الأحكام نفس إثبات امتناع الاختصاص، و لا يحتاج إلى مؤنة زائدة لإثبات الإطلاق، أو إثبات نتيجة الإطلاق بمتتم

الجعل من إجماع أو أدلة أخرى» ایشان می گوید من با سلب تحصیلی می خواهد اثبات اشتراک کنم و این اشکال دارد. بله یک راه وجود دارد مگر اینکه تفکیک سلب تحصیلی و ایجاب عدولی به لسان دلیل شرعی برگردانیم که این عرف است که فرمایش علامه طباطبایی است و ما عرفا برای عدم مضاف می توانیم حظی از وجود قائل شویم و عرفا می توانیم به جای سلب تحصیلی ایجاب عدولی بنشانیم ولی اگر با عقل و ثبوت بخواهید مشکل را حل کنید مانند شهید صدر که گفت «امر واقعی برهانی» ما نمی توانیم قبول کنیم. سلب تحصیلی کار خودش را می کند ایجاب عدولی نقش خودش را ایفا می کند لذا ما این حرف ها را بناء و مبناء قبول نکردیم و معتقدیم که اینها در حوزه قم از برکات وجود امام و علامه است که ایستادند و شاگردانی مانند شهید مطهری را تربیت کرده اند که در مقابل هگل فرموده است که هگل خلط بین سلب تحصیل و ایجاب عدولی کرده است. هگل می گفت وقتی می خواست دیالکتیک را شروع کند گفت هستی است کتاب هستی است و بعد گفت کتاب هستی نیست دیوار هستی نیست پیراهن هستی نیست و بعد نتیجه میگرفت که هستی نیستی است. شهید مطهری گفت تو اصاله الماهوی هم که شوی ممکن است بگویی که ماهیت خارجیت دارد و واقعیت با ماهیت است و نه با وجود، وجود تا تعیین نداشته باشد واقعیت پیدا نمی کند ولی می دانی چرا ماهیتی ها ما به تناقض نرسیدند زیرا آنها می فهمیدند از هستی نیست نمی شود نتیجه گرفت که هستی نیستی است. هستی نیست سلب تحصیلی است هستی نیست یعنی هستی اصیل نیست ولی از درون آن بیرون نمی آوردند که هستی نیستی است زیرا می فهمیدند که از سلب تحصیلی نمی شود ایجاب عدولی در آورد. این کلام مطهری بود و از درس اصول امام و کلام علامه فهمیده بود که باید بین سلب تحصیلی و ایجاب عدولی باید فرق گذاشت و نمی شود گفت عدم لحاظ می دهد سریان را نتیجه می دهد و نمی شود گفت عدم اختصاص اشتراک را می دهد. این غلط است و این خلط به آقایان قم رسیده است سلب تحصیلی غیر از ایجاب عدولی است و شما نمی توانید وقتی قید را سلب کردید از سلب قید یک وصف وجودی در آورید و با این وصف وجود کار کنید. این را مرحوم مطهری یاد گرفت.

این را امام در مسلک مقدمیت به زیبایی تبیین کرد. بله اگر مطلب را عرفی کردید ما هم قبول داریم. ما با محقق خوئی در مسأله عصیان همین را گفتیم. بیان کردیم که شما محقق خوئی می گوید عدم مناط ندارد شما گفتید عدم اهم در موضوع فعلیت امر به مهم است و بعد گفتید نمی شود گفت این عدم به دلیل اینکه در رتبه موضوع است پس ترتب درست است، مناط می خواهد و مناط در عدم نیست. اگر مناط در عدم نباشد آیا عدم در رتبه قرار می گیرد؟ عدم رتبه هم ندارد و اگر عدم را در رتبه خوابانید وجودی می شود و اگر وجودی شد مناط هم دارد. ذهن باید تکلیف خود را روشن کند اگر می خواهید ثبوتی بحث کنید. محقق خوئی سر ثبوتی ایستاده و دارد استدلال می کند. می گوید عدم ازاله موضوع فعلیت امر به صلات است. عدم ازاله را آورده اینجا و می گوید نمی شد گفت در عدم مناط است پس طولیت و ترتب

طولیت دارد. می‌گوییم عدم را نمی‌شود در رتبه موضوع آورد اگر عدم ازاله سلب تحصیلی است عدم است و جا و رتبه ندارد و هیچ محض است. خیلی از این خلط‌ها در اصول دارج ما از نجف این زیاد است. بین سلب تحصیلی و ایجاب عدولی خلط می‌شود، مثلاً گاهی وقت‌ها عدم را سلب تحصیلی می‌بینند و می‌گویند تناقض است و گاهی در رتبه می‌برند و فراموش می‌کنند که اگر سلب تحصیلی است در رتبه نمی‌آید و از سلب تحصیلی نمی‌شود وصف وجودی در آورد.

نزدیک‌تر از همه در این تحلیل‌ها مرحوم مظفر است ولو اینکه در آخر امر در نتیجه‌گیری این اشکال به ایشان هم وارد است ولو اشکالات دیگر در مقدمات به ایشان وارد نیست.

مطلبی که باید بررسی کنیم این است که اصل اینکه شهید صدر فرموده است سریان ذاتی طبیعی است و گفته «و لایمکن انسلاخه عن الطبیعی» درست است و عجیب‌تر از همه فرمایش آیت الله سبحانی است که ایشان در عین اینکه سریان را قبول ندارد به اطلاق ذاتی قائل است.